

حضرت میر ولایتی
حقیقت ہمہ زم ملک خداست
۱۱۱

چند روزی بجا ریت با ما است
خداوند از محمد عسکری نیما سی
معرفت علی گوهر طایب علم
لطف حسین

دوازدهم شوال سنه ۱۲۰۵ هجری

فاتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اگر من صبح نهی و در شب بابت باب فعل یفعل چون نصر میسر

فعل يفعل يضرب يضرب حمم فعل يفعل عام يفعل فعل يفعل

فتح يفتح فعل يفعل حب يحب فعل يفعل كرم يكرم

عليه السلام والاستقراء

يُفَعِّلُ أَهْلَهُ مِمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَى الْفَعْلِ وَالْفِعْلِ وَالْفِعْلِ وَالْفِعْلِ

نصرت لا نصرت لا نصرت لا نصرت لا نصرت

نَصْرُ الْإِسْلَامِ إِلَى الْإِسْلاَمِ - مُنْصَرَفٌ إِلَى الْإِسْلاَمِ

نفس و منزهة و منزهات

نَصْرُكُمْ نَصْرًا مُبِينًا ۖ اِنَّا نَصْرُكُمْ نَصْرًا مُّبِينًا

قَالَ لَهُ دَنْقُورُ السُّمُّ مَدْرُلُو دِيُونِ خَوَاسْتَدَارِ اسْمِ مَدْرُلُو فَاعْمَلْ فِي

عزیم سازند حرف و ا و ثبات میست و ثبات ملاقیه و او ندعه بدر

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا بَيْنَ أَيْمَانِهِ هَذِهِ وَأَيْمَانِ ذُو الْأُنْثَىٰ هَذِهِ ۚ فَيَقْبِضَنَّ أَتْرَفُهَا يَدَايَا وَيَسْلُبَ ذَنْبَهَا لَعْنَةُ اللَّهِ الَّذِينَ ظَلَمُوا هَٰؤُلَاءِ ۖ وَإِنَّهُ لَآتِيهِم بِصَفْحَةٍ ذَاتِ قُوَّةٍ ۚ وَهُوَ السَّامِعُ الْعَلِيمُ ۚ

عادی بی بی اس کا دل بھی ادا نہیں کر سکتا ہے کہ جس نے اس کو

[illegible]

[illegible]

سألوا من أين إذا حركت حركة الكسرة في النون بعد اللين
 لأن النون تسقط عند اللاحقة كما تسقط النون في البيت مع اللام
 أنه يوصى منه ويأخر حركته مفردة عند الحجاج لأن النون تبت مع
 اللام والاعتذار عن سقوطها في اللاحقة أنه لو صدر الكلام ونحفظه
 اللاحقة وما أخرجهم عند ابن الدوسوط ومنه كسوة النون
 ومنه كسوة النون وما أخرجهم عن النون دفع التماس بما مفرد عند ابن
 نحوي مثل جوزان في تسمية جوارها ريد تسمية جوارها ريد في آخره
 فصار جوارها ريد في فلما صار جوارها ريد ألف كسفي وهو مفرد
 فصار كسفي بالموافاة والنون في آخره حتى لا يلبس التسمية بالموافاة
 بناء على اختلافه في ذلك الزمان وهو ريد واما ما ذكرنا من كسوة النون
 في حاله رفع وناظرين في حاله نصب جبر ما يزدون جمع
 سالم مذكر ناهية في كسوة النون في كسوة النون في كسوة النون
 واحدا راجع سالم مذكر ناهية في كسوة النون في كسوة النون في كسوة النون
 مذكر ناهية في كسوة النون في كسوة النون في كسوة النون في كسوة النون
 او قد لان البراءة في كسوة النون في كسوة النون في كسوة النون في كسوة النون

في اللاحقة

[illegible]

بعد از سبب حرکت است این تا اجتماع حرکتی مختلفین بحرف واحد
لازم نیاید لکن در حدان را حذف کردند بوضو و تا مجموع در
آخرش در آوردند و باقی بر حال خود گذاشتند تا تأثیر گشت
تأثیر گشت تأثیر مجموع تکثیر تأثیر گشت تأثیر اسم واحد بود
بن خواستند که اسم واحد را جمع تکثیر از حرف اول
و ناست و راجع را فتح داد و از تحت را سبب حرکت است این
تا اجتماع حرکتی مختلفین بحرف واحد لازم نیاید غرض
تکثیر لفظ و امام حسین علی قول من قال علی حدید لید
لا الموت الف و حدان را حذف کردند بوضو و تا مجموع
در آخرش در آوردند و باقی بر حال خود گذاشتند تا
تأثیر گشت تأثیر مجموع تکثیر تأثیر گشت تأثیر اسم
واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکثیر سازند
حرف اول را حذف کردند و سبب حرکتی تا اجتماع
حرکتی مختلفین بحرف واحد لازم نیاید تا تأثیر گشت
تأثیر مجموع و ادید الف و احد را حذف کردند تا احد

[illegible]

و را آورد تا ناصره گشت تا حضرتان است و در میان ایشان بود و در میان
 و طایفه لقب حضرتان جمع ساله موت ناصره است و ناصره بهم
 و احد بود چون خواستند که اسم واحد موت را جمع کنند و موت
 سازند و در کسر الف و تا عمل می جمع رساله موت و موت
 متقابل در آورد تا ناصره گشت تا حضرتان شد بعد و تلخیص
 شدند و در یک کلمه و این چنین نقل بود که هر دو تا عمل می تا این
 است تا اولی را حذف کردند و بنده زانی لان الثانی علامته و العلامه
 لا تحذف و لا یتغیر و الا بالتحذف اولی تا اجتماع علی مثنی تلخیص
 از یک کسر نشود تا ناصره گشت تا حضرتان شد و ناصره جمع
 تلخیص ناصره گشت تا ناصره اسم واحد بود چون خواستند که اسم
 واحد جمع تلخیص سازند حرفت او را فخته را و در میان
 خود گذاشتند پس باقی الف از برای جمع نکرد و را آوردند
 بعون الله و ساکنین شد میان پرو و الفین و الله و ساکنین
 علی غیر حده موجب حذف یا تحریک با قلب است و در اینجا
 موجب قلب است الف و فی را با و معنی به بدل که و در آن

(7)

بخت مناسب تصویر خود حرفی تا بعد از الف جمع تکسر بود و از
 کسوف و ادنی بر جان خود گذارند تا در الحده را حذف
 از جهت تیسریت و ثنویین را حذف کردند از جهت منع هر
 تا ناصره و کنت تو اوست تو یضرو تو یضرو تو یضرو تا ناصره
 است ناصره و ناصره اسمی مکتوبان بودند چون خواستند که ای
 تا بر این مضمون سازند حرف اول را حذف و ادنی را است
 حرفش تا اجتماع حرفین مختلفین بحرف و الحده لازم میاید
 معلوم جانی یا تصویر و بر آوردند بعد از التقاء سالتین
 علی غیره میان الف و باو التقاء علی غیره موجب حذف
 یا حرکت یا قلب است الف را باو مفتوحه بدل کرد و در نه مالان
 التقاء علی شده و الف را لا تحذف و لا تستجرون به یا به است ثابت
 ضم باقی خود بر فکر ما بعد از یا تصویر و در اسره و ادنی را
 حال خود را دانستند و مانعی را بر حال خود نگذاشتند تا ناصره
 و ناصره کنت تو یضرو تو یضرو تو یضرو و را اصل نظر بود و نظر
 فعل مانع معلوم به چون خواستند فعل مانعی معلوم را فعل مانعی
 بکول

مجهول سا زجر حرف أول راضية وادبزها قبل الـ سـ رـ تـ
 فسه انه لما وقع التعيين في المعنى لما بد من التعريف اللفظ للفصل
 من المبنى للفاعل والاصل يعود الى فعل دون سا زجر لان يكون
 عن اوزان الاسم ولو سر الاول ونسم الثاني لخصي التوابع الض
 ولكن الخروج من الضمة الى الفسرة اولى من خروج البسرة فليس
 ان فيه طلب للتعدي لعل الفعل اولان بحيث لا غير مجهول
 وهو استناد الفعل الى المفعول والنحن في الاستناد لان يستند
 الى الفاعل لا يستند في الكلام والمفعول فضلة فيجعل صيغة
 غير معقولة وهي فعل ولا يحى على بده الصيغة قبل الادخل
 تا نصر كنت نصر بعد نصر واصل نصر وادبزها قبل الـ سـ رـ تـ
 مضارع وادبزها قبل الـ سـ رـ تـ وادبزها قبل الـ سـ رـ تـ
 فعل مضارع مجهول سا زجر حرف أول راضية وادبزها قبل الـ سـ رـ تـ
 لما مضى المفعول بالقبل اخر رافعة وادبزها قبل الـ سـ رـ تـ
 المضارع الذي قبل من المضارع في اولان بده الصيغة
 ففعل في الحركات والركبات واللاحي راعى به الصيغة

[illegible]

نظر

[illegible]

[illegible]

اخلاف

منصوصه منون منصور است منصور اسم مفعول مذکر بود و چون
 خواستند که اسم مفعول مذکر را منون سازند در آخرش ناء تانیث
 مقرر کرده آورده و در تفاوتش و میان تاء تانیث اسم و تاء
 فعل لان ات التانیث الساکنه تختص بالفعل و التکرر یختص
 بالاسم و لا یسما لان الفعل یقبل باعتبار المفهوم و یجوز
 و الزمان و التکرر و الاسم یقبل باعتبار المفهوم و هو الحذف
 فکذا التکرر و السکون ما قبل از تاء تانیث منی بر فتح کت ز را که
 در قوسط کلمه شود و در قوسط کلمه اجر ای انوار جازمت
 کما فی علمک منی علامی تا منصور بگشت منصوره است منصوره
 تا منصوره منصوره است منصوره اسم و است منون بود
 چون خواستند که اسم واحد را تشبیه منون سازند در آخرش
 الف علامه تشبیه یا یا علامه تشبیه و و و مسوره منصوره
 و منصوره و اما التکرر التکرر لیه و اما لان التکرر و وسط
 کمال لظری المفرد و الجمع و التکرر و اما منی بفتح فمیدان
 و اولان تذکره منی عنی و اما منی علی مذکر الجمع و التکرر
 منی و اما منی از اولان و اما منی عنی و اما منی

(۱۱)

مورد عند اکابرین لکن التون تسقط به من صفاته ما تسقط
التون فی الاضافه فاعلم انه عوض عنه وانما عوض فی التون لکن
نحو ماده الافراده فی التثنيه وجمع ویا از حرکت مغرود عند التون
لان التون تثبت مع الهم کثرت الحركات والاعتراض حاله
الاضافه انه نقص الحکایم وکحفه لاجل الاضافه ویا از مغرود
عند ابن ولاد السقوط ونبوته سقوط التون ونبوت الحکمه ویا
از برای حمل ثنيه مؤنث بر ثنيه مذکر عند ابن مالک الخوی بنابر
اختلاف مذایب اربع وراودندتا منصوره کت منصورتان
شد و حالت رفع ویا منصورتین شد و یا حالت نصب
منصورات جمع سالمه مؤنثه منصوره کت منصوره اسم واحد
بود چون نواز سندر اسم واحد را جمع سالمه مؤنثه سازد
در آخر سندر تا عن می جمع سالمه مؤنثه ونبوت مفاخر
در آور وندتا منصوره کت منصورتان کت بعد ونبات
شد و در یک مکره بخین فصل بود زیرا بر دو تا و عمل منی ثابت
ست تا اولی را صیف کرد و در نه نانی لان اثباتی علی مکره

الی الخ و لا یخیر و الی الخ و الی الخ بالاجتماع علی مبنی ثابت
 از یک جنس است و در اسم تام منقو ر ناک گشت منقو ر است شده
 منقو ر جمع تکبیر منقو ر و منقو ر و منقو ر است و منقو ر و منقو ر اسمی
 و حدان بود و چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر است
 حرف اولی را فیه از اند سیوم باید الف از برای جمع تکبیر را و در
 حرفی که مابعد از الف جمع تکبیر بود انرا سه و او را تا را حد و
 کرد و از جهت فیه و سیوم را نیز حذف کردند از جهت منع
 صرف تام منقو ر و منقو ر و منقو ر است منقو ر است حد و
 ما را تا قبل او مگر آن و او را بابدل کردند تا بنا منقو ر گشت و
 بنا منقو ر منقو ر و منقو ر تصغیر منقو ر و منقو ر و منقو ر
 است منقو ر و منقو ر اسمی بکبران بود و در ما و استند
 اسمی بکبران را منقو ر بنا سازند حرف اول را فیه و او را حد
 از سبب حرف سیم تا اجتماع حرکتی و تعلقین حرف احدی لازم
 نباید تا فیه را فیه را فیه سیوم حای یا یا منقو ر و او را و در حرف
 که مابعد از الف بود انرا سه و در مابعدی را بر حد و منقو ر

تام منقو ر و منقو ر

(52)

و منصرفه انت منصرف و منصرفه و او مانع
ما قبل او مسوران و دو بیا بدل کردند تا منصرف و منصرف
گفت منصرف و منصرفه شدند است ان و انهم لما و لام انهم و انهم
این پنج حرفی جازم فعل اند بر یک دعاء ان منصرف ان منصرف ان
منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان
ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان
منصرف ان ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان
ان شرطه جازمه در اولش در آوردند احشش باجم
کردند عمل متجرمی سقوط حرکت شدند تا منصرف ان منصرف ان منصرف ان
ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان
منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان منصرف ان
در اولش در آوردند احشش باجم کردند تا منصرف ان منصرف ان منصرف ان
نونهاد عوض رفعی می رسد لکن استبداد بدل عن حرفه لام
الفصل فیما تاثر فی المبدل منه تاثر علی البدل تاثر علی البدل تاثر علی البدل

(۱۵)

بدان من حرکت را ماضی فلما نه می آمدن در وقت آمدن
تا میفران میفران میفران میفران میفران میفران میفران
تا میفران میفران میفران میفران میفران میفران میفران
میفران میفران میفران میفران میفران میفران میفران
آخرش به چیزی نکرده زیرا که این نوع عوضی مفروضه
نمیباشد و از ضمیر من و المانی به الذی لا یتخر اخره دخول العوا
مل التخریض فی العمل علیه تا میفران میفران میفران میفران میفران
شد لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران
لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران
میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران
بود چون بما جارمه استواءه در اولش در آوردند آخرش به
کردند عمل است خزان سق طحركات شمس تا میفران میفران میفران
لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران
میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران لما میفران
تا میفران میفران میفران میفران میفران میفران میفران

قراصل

[illegible]

[illegible]

مَنْ مَنَعَ مَنْعًا مَنَعْنَا مَنْعًا
أَنْ تَمْنَحُوا إِنْ تَمْنَحُوا مَنْعًا
مَنْ مَنَعَ مَنْعًا مَنَعْنَا مَنْعًا

[illegible]

کشف المحجوب فی التفسیر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه الله في هذه الأمة
مبعوثاً رحمةً وبركةً
للناس كافة
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الذين هم من قبلك
مستجابون
أجمعين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الذين هم من قبلك
مستجابون
أجمعين

نَسْطَرُونَ نَضْرَوْنَ نَنضِرُ النَّاسَ

این تنقیر و این تنقیر می شدند که این تنقیر کن این تنقیر کن در اصل
این تنقیر کن این تنقیر کن بود و چون نامیده می شد که از برای تاکید

نعم مستقبل در او شش و در او دند آه سرش را چینی میگوید
در راه این عوض دفع مغر نیست بلکه ضمیر فعل است و الصمیر

النبي هو الذي لا يتغير أحد بدول العوالم المختلفة في العمل عليه

سَمْعُكَ اَوْنِ سَمْعُكَ اَوْنِ سَمْعُكَ اَوْنِ سَمْعُكَ اَوْنِ سَمْعُكَ اَوْنِ

رَوْن شَهْرِ اَوْن شَهْرِ
 رَوْن شَهْرِ اَوْن شَهْرِ
 رَوْن شَهْرِ اَوْن شَهْرِ

اون هم که از
پایه جریانه دریا نشین در او

بسم الله الرحمن الرحيم

5

میان الف و نون مدغم است و در اینجا موجب است و نون ماکید نقیده
حرکت کسره می دهند از جهت اینست که نون تشدید و او مسبور بود
لان کلمتی و او وقع فی محل آخر فلهذا لم یغیر کلمته فی محل الوجود
فلهذا لم یغیر الوجود تا لیغیر الوجود انما لیغیر الوجود انما لیغیر الوجود
و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود
نون ماکید نقیده باقیست بر محل تشدید و او مسبور بود لان کلمتی
علی غیر حده علی نذبت من لم یغیر الوجود الواحد میان
الف و نون مدغم و چون الصفایست کهن علی غیر حده جابر بود
و بر حال خود گذارستند و در اینجا نون ماکید نقیده حرکت کسره
می دهند از جهت اینست که نون تشدید و او مسبور بود لان کلمتی
و او وقع فی محل آخر فلهذا لم یغیر کلمته فی محل الوجود
الوجود تا لیغیر الوجود انما لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود
و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود
و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود و یا لیغیر الوجود

کلمه میزند و بهشت است و یا نشسته و یا کعبه بود

این کشتی را از اوج و محل این فحاشی حکم العزیر العظیم می محل الوضوء

و خود فراموشی الوضوء تا لیکن التضرع استند لیکن از آن نشسته

شدند لیکن در اصل لیکن بود و چون نون تا کید لقبه

با و متصل شد بعد التماس استند علی غیر حده علی

من لم یستطع الحکمه الواحدة علی غیر حده میان و او و نون

مطمئن که این قبیل و طول به یا محلا للقبلة علی الحفیفه و او

حرف کرد و ضمیه را باقی که استند تا و لا نشسته و او و

کا لا باقی صلوۃ المرفق قائم مقام الارکان فلا یجوز ان

برافه کفایته قدر از مکان و الکفایته غیر کافیه بالفقر فی

لوجود بالمقدور تا لیکن و انت لیکن شد و نون و

در اصل لیکن

التفاسد النبی عن محمد
و در اصل لیکن
و متصل شد بعد
تکرار شد

این قبیل و طول
جایز بود از این منبر
در اصل لیکن
اعتماد

بعد التقاوس كذا في نسخة غير مصرحة على يد من المصنف
الكلمة الواحدة ميان الف و نون مدغم والتقاوس كذا في غير
عن موجب في تحريك ناقص و در اینجا موجب بقا و نون
تاكيد نقدر احرار كسره مبدئ از حيث ثابت نون نشئه و
مكسور و دلان كذا في نسخة في محل الغير حكمه حكم الغير كذا في
في محل الوجود و صور تا لنظر نون كذا في نسخة لنظر نون كذا في نسخة
التقاوس كذا في نسخة على غير مصرحة على يد من المصنف
ميان الف و نون مدغم نون التقاوس كذا في نسخة على غير مصرحة
انرا مني بر حال خود كذا في نسخة و در اینجا نون تا كسره نقدر احرار
كسره مبدئ از حيث ثابت نون نشئه و او مكسور و دلان
و اوقع في محل الغير حكمه حكم الغير كذا في نسخة في محل الوجود و صور
مد احكام الوجود
تا اجماع ملت ثوثة
خود لا ز ر
انرا مني
انرا مني

ساکنان در اصل یکدیگر در اول سخن در آورده و در
 لایحه کلمه اصل فی مزارع الوصل اخر سخن را وقف کرده و مثلا
 و قتی منی بسو ط حرکت شد عند البصرین و اخر سخن را معرّب
 بلام مقدر گذارند عند الکوفین فاعطی له انحرافا مستقلا
 و هو الاعراب اعطی لغا در سخن رب ثانی قول الشعر
 فکلیب علی اه تا نظر بدست انظر است بعده کسره یزید لا یجوز
 تا خروج نه ایدار کسره حقیقی بسوی ضمّه حقیقی و لا اعتبار
 الساکن لان الحرف الساکن لا یلوی حاجزا محضاً عند
 یحیی و او قیوة باد و یقال منه نا انظر است انظر
 یا انظر لا انظر و بنا کر و بنا کر علامت استعمال بعد از
 با بعد از حرف ساکن مانده چون ابتدا

لیر و یزید و حاصی
 در علامت وقفی
 معرّب مجزوم
 المستقل
 است مطلق
 لیر

نظر مر و بین کلمه
 در اول سخن در آور
 منی بسو ط حرکت
 دمه

(25)

تأنيث من كرت انظر عند انظر لا انظر في انظر
تأنيث من ان تنظرون تنظرون لو دنا من علامت
انرا حذف كرو دنا بعد از حرف استقبال ساكن مانده
وصل بكسر هاء و راء و شين و راء و دنا عند البعض لان الهمزة
اصل في خبرات الوصل اخر شين و وقف كرو دنا علامت
مبنى بسقوط نحو نهاي عوض ر في مفرد و دنا عند الصريح
آخر شين و ميم و تخروم لا م مفرد و دنا عند الكون
فاعطى له انرا علامت الاستقبال و هو الاعراب اعطى
رب علي رب كما في قول الشاعر فقلت لي يا تنظرون
و يا تنظرون كرت انظر انظر و انظر في شديده كرت
تغيير كرو دنا خروج تايد و راء و كسر حقيقي بسوي
عمره في ولا اعتباره
حائز احص
يا انظر انظر
يا انظر

حرف استقبال سکن مانند چون استواب کن محلی

نظر کردند بعین کلمه عن کلمه و مضموم نو و نمره و وصل لهم
در او نشد و او را در وند آخرش را وقف کردند علامت

و فعلی مبنی بسقوط الحروف و فعلی مفعول مستند عن النظر
و یا آخرش را معرب مجزوم بلام مقدر انداختند علی

فین فاسطی له انظر علامته الاستقبال و هو الی آخر کما علی
فادرب غلرب کما فی قول الشاعری فقلت لی یا منظر

ان تنظر و فون تنظر عن استند النظر انظر و فون انظر
استند النظر ان را از تنظر ان بنا کرد و ندنا که علامت استقبال

انرا حذف کردند با حیدر حرف استقبال سکن مانند
نمره بسره در او نشد و او را در وند عند اجض لار

ان فی نمره الوحش ان یس انک و ندزیرا که ای

فون عوض رفعی منه
هو الی لامیه

نزد الیه

۷۵

ست و ضمیری است
نهی العین علی
که باشند

الفاء رب كل رب كما في قول الله عز وجل
 ان الله من بعد ذلك بهمة را بضم دال و مد تاجز
 نيا بد از سه حقیقی بسوی نسبی حقیقی و لا اعتبار بكون السا
 لان الحرف الکن لا یكون حاضرا عندنا و من ثم جعل
 و او قنوة یاء و یقال فنیته تا انظر فی کنت انظر ان شدت
 امر حاضرا و انظر انظر و در اصل انظر بود چون نون تا کنت
 با و متصل شد بعد التقاء الین شد علی غیر حده میان
 را و نون مدغم و المتقاء ساکنین علی غیر حده موجب حذف
 یا نحرک یا قلت و در اینجا موجب تحرک است نه قلت حد
 لان حرف کواحد بنها منع لان لیرا حرف صحیح و المون
 لغو و انما کتد و لند القاب فتنین و تحرکت را حرکت فیه میزند
 لان الفی احد الحکات
 المذکر ان لم یولد احد
 شد نظر انما و را
 الله

(2)

والتحرک

حتمی را میسر است
 تا انظر لک انظر
 تا لید نقد لهم
 بنه تا

واجب طهر یا نجس یا قلب است و در اینجا موجب بقا است
 و در اینجا چون تأکید بقدر احراز است و مبدء از حيث است
 چون تشبیه او و مسرور بود لان کلمتی اذ اوقع فی محل الغیر حکم
 کالیم فی محل الوضوء وضوء فاحکم الوضوء تا انظر انت انظر ان
 بالانظر ان در اصل انظر بود چون لون تأکید بقدر متصل
 ماقبل از لون تأکید بقدر منبئ بر حال خود گذاشتند و در اینجا
 لون تأکید بقدر احراز است و مبدء از حيث است لون تشبیه
 و او مسرور بود لان کلمتی اذ اوقع فی محل الغیر حکم
 فی محل الوضوء وضوء فاحکم الوضوء تا انظر انت انظر ان
 شد انظر من در اصل انظر بود چون لون تأکید بقدر
 متصل منبئ و التقاء سائبین شد علی غیر حده عیبه مذکور
 سیر الطائفة الواحدة
 عیبه غیر حده موصوفه
 موصوفه حده
 اول ال

[illegible]

باب في الاستدلال بالادلة العقلية في بطلان ما ذهب اليه
صلاة المريض فانه مقام الامكان فلا هو تارك بل فيه
كفاية بقدر الامكان والكفاية غير كافية بالفتح في الحقيقة
لوجوه الاتساع بالمعروف كما انظر في كنت انظر من شد
يا انظر من وجه اصل انظر في بود و چون لون تاليد لقليد
باو متصل من بعده التقادس كنهين شد على بخر حده على
مذهب من لم يسترط الحاشية الواحدة ميان يا ولون مذهب
لكن ايجين نقيل وطول بود يا حملا لا لقليد على الحقيقة يا سلا
حذف كروند و كسره باقى لند استند تاو لاند كند بخذ فية
و نذا كما لا يماز في صلاة المريض فانه مقام الامكان فلا هو
تارك بل فيه كفاية بقدر الامكان والكفاية غير كافية
بالفتح في الحقيقة لوجوه الاتساع بالمعروف كما انظر في كنت انظر
شد و نذا و ليت فخص صرحا لا يجيد قبل طول بود و چون
التقادس كنهين شد عزيمة جازية لا انرا من ابر حال خود
نذا

و اجتماع ثلث لوازم و در کلام موجب سطره بند است
 تا بر این الف مقاصد در میان ایشان در آورند
 تا اجتماع ثلثه لوازم بشود و بعد از تقاضای سکنین شده علی
 غیره علی مذکور من شرط الحاکمه الواحده میان الف
 و تون مدغم و ایضا سکنین علی غیره موجب حذف
 یا تحکمت یا قلب است و در اینجا موجب بقا است و در اینجا
 چون تانیید بقدره را کسره میبرد و از جهت مشابهت تون
 تانیید و اولی که بود و لان کلمه ای را اذ اوقع فی علی انو کلمه
 کلمه غیره که التیم فی محل الوضوء و وضوء فی احکام الوضوء تا انظر
 تا کنت انظر تا ان شد و حاضره و تانیید و حقیقتا انظر تا
 و را اصل یا نظر و چون تون تانیید خفیه یا متصل شد بعد
 ایضا سکنین شد علی غیره و ایضا سکنین علی غیره
 موجب حذف یا تحکمت یا قلب است و در اینجا موجب تحکیم
 در حدیث الایمان حذف احد منها یوحی لان السراخ
 صمد و الی
 ان العرض یخاف و
 ت فحی میبرد لان

ثلث

2

[illegible]

لَا تَنْظُرُونَ إِلَّا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَنْظُرُونَ
 يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ
 واصل تَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ
 وراور وند اخبرش را خبرم کرد وند علامت جرمی سوطا حرامی شد
 تا تَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ
 بندگان تَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ وَلَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ وَلَا يَنْظُرُونَ
 تَنْظُرُونَ أَنْ تَنْظُرُونَ تَنْظُرُونَ تَنْظُرُونَ تَنْظُرُونَ تَنْظُرُونَ تَنْظُرُونَ
 لَا يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ وراور وند اخبرش را خبرم کرد وند
 علامت جرمی سوطا حرامی عوض رخصی مود وند لان التوبه
 عن حركت لام الفعل قلنا لو نرى المدل منه لكانوا نرى المدل
 تا تَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ
 لَا يَنْظُرُونَ وَلَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ
 تَنْظُرُونَ واصل تَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ لَا يَنْظُرُونَ
 وراور وند اخبرش را خبرم کرد وند خبر را که این لون عوض
 مقرون است علی فاعل سه و الفهمی و المبی هو المذنب
 لور اخبرش را خبرم کرد وراور وند

(7)

ایک

موجب حرف تا حرف است و در اینجا موجب است

و در اینجا چون نقید حرکت کسره میسرند این جهت است

نون تنسره و اول سور بود لان کشتی اذا وقع في محل الغمر

فكلمة الغمر كالشم في محل الوضوء وضوءه افعال وهو لا ينظر الا بشروط

ثلاث لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر

و راصل لا ينظر الا بشروط اوله و نوحون نون تا ليد نقديا ثان

متصل شد حده التقاء ساکنین شد علی غیر حده علی مدب من

لم بشرط الكلمة الواحدة ميان الف و نون مدغم و چون التقاء

ساکنین علی غیر حده جائز بود و امر ایمنی بر حال خود گذاشتند

و در اینجا چون تا لید نقید را حرکت کسره میسرند این جهت است

نون تنسره و اول سور بود لان کشتی اذا وقع في محل الغمر

فكلمة الغمر كالشم في محل الوضوء وضوءه افعال وهو لا ينظر الا بشروط

ثلاث لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر ان لا ينظر

و راصل لا ينظر الا بشروط اوله و نوحون نون تا ليد نقديا ثان

متصل شد حده التقاء ساکنین شد علی غیر حده علی مدب من

لم بشرط الكلمة الواحدة ميان الف و نون مدغم و چون التقاء

و اوون مدد و تقاضا کین علی غیره موجب حذف
یا کین باقی است و در اینجا موجب حذف است و او را حذف
کردند و ضمیه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف ضمیمه و او
در احوال الامار فی مملوایه المرض فایم مقام الارکان فلان یا و کار
بل فیه کفایت بقدر الامکان و الکفایت غیر کفایت بالفح فی الجمع
لوجود الالباس بالمعروف و بالانصر و الانصر و انصر و انصر
لا یفهم من انشد بالانصر من لا یفهم و را صل لا یفهم و
لا یفهم و او و ند چون نون تالیف فیه ما و ان متصل شد
بعد التقاضا کین شد علی غیره علی مذیب من لم یستط
الکلمة الواحدة میان و او و نون مدد و التقاضا کین
علی غیره حاصل شود و از اینجا حاصل شود که انشد علی
فصل و طول بود با حلال التعلیل علی الحقیقة و او را حذف کرد
و ضمیه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف ضمیمه و او را حذف
فی مملوایه المرض فایم مقام الارکان فلان یا و کار
کفایت بقدر الامکان و الکفایت غیر کفایت بالفح فی الجمع
لوجود الالباس بالمعروف و بالانصر و الانصر و انصر و انصر
لا یفهم من انشد بالانصر من لا یفهم و را صل لا یفهم و
لا یفهم و او و ند چون نون تالیف فیه ما و ان متصل شد

لا ينظر من سجد وتزجرك بعض صفات الجن اصل واصل
وجون القاء ساكنين على حدة جائز لو د انرا مني رجال
كذا استند لا تنظر و ان لا تنظر و ان ينحو استند لا تنظر و ان
و راصل لا تنظر في بو و جون نون ناكيد فقير او متصل
تجده القاء ساكنين سجد على غير حدة على مدب من ثم
يشترط الكثرة او واحدة ميان با و نون مدغم و القاء ساكنين
سجد على غير حدة موجب حذف يا ثم يك نافل است و در ايجاز
حذف است بار حذف كردن سجد و ان باقي كذا استند يا و نون
بجذ فنية يا و نون كالا يا و نون في صلوة المرفق قائم مقام الاركان
فلان هذا ترك بل فيه كفاية لقدر الا مكاني و الكفاية غير
كافية لا يفتح في الجمع لو حو و الالباس بالجمع و كالا لا تنظر في است
لا تنظر من سجد لا انظر و ان و راصل لا تنظر في بو و جون نون
ناكيد فقير او متصل سجد بجهة القاء ساكنين سجد على غير حدة على
مدب من ثم يشترط الكثرة الواحدة ميان با و نون مدغم من
الجن فقير و طيل و لو ايجاز للقيل على الكفاية يا و نون
و كسر يا و ان كذا استند تا و ان كذا سجد فنية و هذا كالا يا و نون

لَا يَنْصَرِفُ إِلَّا بِإِذْنِ مَنْ يُدْعَى لَهُ وَلَا يَنْصَرِفُ إِلَّا بِإِذْنِ مَنْ
 يَنْصَرِفُ بِهِ. اجتماع سه نونات شد و اجتماع ثلث نونات
 در کلام عرب متکررند استند با الف مفاصله در میان
 اینان و را و ز و د و نا اجتماع ثلاثة نونات شود و بعد از
 سکنین شد علی غیر حده علی مذیب من لم یستطع الکتاب
 حده مسان الف و نون مدغم و چون الفاء ساکنین علی غیر
 حده جائز بود و اینرا مبني بر حال خود گذارند و در اینجا
 نون تاکید تقدیر را حرکت سره میدهند از جهت مناسبت
 نون تشبیه و اولسور بود لان کلمتی از او اوج فی محل الجبر
 فکلمة الجبر کالیم فی محل الوضو و علیه حکم الوضو و لا یفتقر
 الی انصراف و لا یفتقر الی انصراف و لا یفتقر الی انصراف
 لکن لا یفتقر الی انصراف و لا یفتقر الی انصراف و لا یفتقر
 تاکید تقدیر با این منصل شد اما غیر از نون تاکید تقدیر
 بر حال خود گذارند و در اینجا نون تاکید تقدیر را حرکت
 میدهد از جهت مناسبت نون تشبیه و اولسور بود لان

[illegible]

۱۰۰

مختصر

واصل لا تنظر ولا تنظر ولا تنظر ولا تنظر ولا تنظر
 بالان في عين رعد بعد التقاوس الكئين من على غير حده
 على مذهب من شرط الكلمة الواحدة ميان واه واه
 من شرط التقاوس الكئين على غير حده موجب حذف بالحكم
 يا قلب است ووراجا موجب حذف است واوراج حذف
 كروند وضمط بافی كذا استنداد لاله كند حذف است واوراجا
 عمار في صلوة المفيض قائم مقام الاركان فلا بد تارك
 بل فيه كفاية بقدر الامكان او الكفاية غير كفاية مانعة
 في الجمع لوجود الالتباس بالمفرد ^{الله} لا تنظر ولا تنظر ولا تنظر ولا تنظر
 لا تنظر ولا تنظر ولا تنظر ولا تنظر ولا تنظر ولا تنظر
 بون لون تاكيد خفيه ما و متحصل بعد التقاوس الكئين
 على غير حده على مذهب من شرط الكلمة الواحدة به آ
 يا وكون تخفيف التقاوس الكئين و غير حده موجب
 حذف بالحكم يا قلب است ووراجا موجب
 باراج كروند وضمط بافی كذا استنداد لاله كند

14

منظر اسم واحد و چون خواستند که اسم واحد را بجای
 سازند بابت اول راقحه و او نیز با بر حال خود کند و باشند و
 قحه و او نیز سیوم جامی الف از برای جمع تکسر در آورده
 حروفی که مابعد از علامت جمع تکسر بود و آنرا کسره و او نیز
 حذف کند و در جهت منع صرف تا منظر گشت منظر شد
 منظر تصغیر منظر است منظر اسم کبر و چون خواستند
 که اسم مبداء مضمون سازند حرف اول را ضمه و او نیز
 از سلب حرکتش تا اجتماع حرکتین مختلفین حروف و او نیز
 نباید ثانی راقحه و او نیز سیوم جامی یا در تصویر و او نیز
 مابعد از آن تصویر و او نیز کسره و او نیز مابقی را بر حال
 کند و استند تا منظر گشت منظر است استند تا منظر گشت
 منظر فارا از فعل مضارع مضارع بنا کرد که منظر و منظر و
 حرف استقبال حذف کند و او نیز او میم مبداء و او
 آوردند تا فرق شود میان آن و نیز فاقبل آنچه و او
 و او نیز حروفی که در گذر و در آن برای عبارت

29

31

از برای جمع تک و را آوردند حرفی که مابعد از الف جمع است
 اندوه و اندوه و و عدان را از وقت که وند از جهت
 و تموین را نیز حذف کردند از جهت منع صرف تا از جهت
 مناصره منصرفه تصغر منصرفه است منصرفه را هم میسر بود
 چون خواستند که اسم مابعد را مصغر از حرف اول راضه
 و او بعد از سبک کشش تا اجتماع حرکتین مختلفین بحرف
 واحد لازم نیاید عند رسیدن حرف و امام خلیل اعماد علی
 قول من قال علی جدید لید اللموت نافی را فتح و او را چه
 یا تصغر و را آوردند حرفی که مابعد از یا تصغر بود و نیز سیر
 و اندوه و باقی را بر حال خود گذاشتند تا منصرفه را از جهت
 منصرفه را در اصل منصرفه بود و منصرفه اسم الصغر بود
 چون خواستند که اسم الصغری را کبری سازند همان
 حای الف از برای مبالغه است که کبری در او را وند و
 بقی را بر حال خود گذاشتند منصرفه است منصرفه را
 تنصیف اسم الصغری است مناصره جمع
 منصرفه واحد و چون استند که اسم واحد را

[illegible]

تاریخ:

خواب تذکره اسم واحد را جمع تکسر سازند حرف اول را
 و او را در حال خود گذارند تا نامی یافته و او را در سیم جای
 الف از برای جمع تکسر در آورند و در حرفی که مابعد از آن
 جمع تکسر بود و آنرا کسره و او را در پنجمین مقدره در
 آن مقدره بود و آنرا حذف کرد و در آن مقدره که است آنرا در آن مقدره
 تضعیف آن مقدره است آن مقدره اسم مکرر بود چون که اسم مکرر را
 مصغر از آن حرف اول را ضمه و او را بعد از سبب حرفش
 الحاق نامی یافته و او را در سیم جای یاء تضعیف در آورند و در حرفی
 که مابعد از یاء تضعیف بود و آنرا کسره و او را در پنجمین مقدره
 که در آن مقدره بود و آنرا ظاهر کرد و در آن مقدره که است آنرا در آن مقدره
 تضعیف آن مقدره است آن مقدره اسم واحد بود چون خواهی ساخت اسم
 واحد مذکر را اسم واحد مؤنث است آن مقدره مفتوحه را حرف
 که در آن نامی یافته و او را در سیمین عربی نموده در آن مقدره
 مضمون مقدره در آورند و در آن مقدره قبل از حرف و
 تا آن مقدره که است آن مقدره را یا آن مقدره که است آن مقدره

کلمه یانکه تشیه یعنی تفری است تفری اسم واحد و جمع
 تفریات تشیه که اسم واحد تشیه زنده و را حذر از اف
 عه مت تشیه و یا عذر است تشیه و لون مکسوده به تسویه و به

انما الصيرورة من غير وجود الالان التثنية اوسط الحان نظر
الى المفرد والجمع والكسرة ايضا متوسطة فلها اخصت بالثنية
والالان المنون عوض عن التونين والتونين حرف ساكن وان
انما حرك حرف بالكسرة عوض عن التونين فقد يرى عند الكتب
لان المنون سقط عند الاضافة كما سقط التونين في الاضافة
فعلم انه عوض عنه وانما عوض عن المنون لا يلاحظ مادة
الان في التثنية والجمع وبما ان حركته تقدّم مفرد عند الرجاء
للمن بالنون ثبت مع الالام كسرت الحركته والاعتذار عن
ثبت سقوط حال الاضافة انه نقص الحركه مخففة للاجل الالان

در حاکمیت و عدل و در این ولایت سقوط و نبویه
سقوط است و در صورت الحاق بعد از تقاضای این شد
علی غیر مدعیان هر دو الف در حالت ارفع و
در حاکمیت نصب و اجروا تقاضای این علی غیر مدعیان

14

در علم الفقه
در علم الفقه

خود یا تحریک با قلب است و در اینجا حرف قلب است

نائبه است مفتوح بدل که و ندیده او اولان او اولیت للنائبه

کافی بنمایند الله تا نظری کنفت نظریان شد نظود راصل

نظری بود نظری اسم واحد بود چون خواستند اسم

واحد راجع تکرار از حرف اول و ثالث راضیه داوند

و ثانی رافعه داوند بعد از سبب حرکت و علامت تانی

حذف کرد تا نظری کنفت نظود نظری نظود نظری

نظری اسم تکرار بود چون خواستند که اسم تکرار بود

سازند حرف اول راضیه داوند بعد از سبب حرکت

(32)

و ثانی رافعه داوند سبب جایی یا می تضعیف و راز را ند

و مابقی را به حال خود که باشند تا نظری کنفت نظری

ب دو هم از می شود که بر وزن فعل یفعل و الماده است

ضرب یا ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب

ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب

ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب ضرب

ماضی معلوم بر حرف اول و ثالث را از حال خود
که هستند عند اجماع و اعتماد علی قول من قال کان

ادب است ثبت ثانی را کسره و آنرا علما گفته اند
بعده کسره عین را بفتح بدل زیرا که کسور الفاء در کلام

عرب نیامده است الا اذ کان بروزن فعل و عینه
الحکم یخو کعم و سجد و نعم و سجد و کعم و سجد و نذر

الافاق است لکن جاریه فی کل اسم و فعل و لیس لک
فما نحن قیبه فاعلم کنت علم شد یعلم و اصل علم بود علم
فعل ماضی معلوم بود چون خواستند فعل ماضی معلوم را
فعل مضارع معلوم بر زید یا حرف از حروف این

در اولش در آور و نذر و دیگر از اینها لایها من حروف
العلیه و الاصل فی نه حروف العلیه لکنه و در اینجا
و کلام عرب را به حساب او بالجا صدق و هو الحکایت

و انون ملحقه و نافع لکانه صمه تنقل الصمه نه کسره و لا کس
بلغت من کسره حروف الفاء عینه اذ کان ماضی معلوم

والمسور الهجزة نحو يَعْلَمُ وَيَقْلَعُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ
وإن شاء الله تعالى وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ وَيَنْقُلُ
بحون نَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا
محمول على انخواتها يكون فاعله يكون حرف ويدر
لان لو الى اربع حركات يلزم ما و اسكانها محال لتعذر الـ
بتدو باسكن فاسكان حرف التي تكون قريبا من اولى
من اسكان المحرف التي تكون بعيدا منه ومن ثم نَهْرًا وَنَهْرًا
في مثل حرفي للاسكان لانه قريب من النون التي يبرونه
لو الى اربع حركات ولا يمكن اسكان النون لان النون
علامت التانيث وضمير الفاعل والفاعل اسم والاسم
نهي على الحركة فالو الى اربع حركات وركلة واحدة ومن ثم
اركلة واحدة لانهم لا يريدون ان يكونوا الى اربع حركات
فلازم نَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا
ووزن نَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا
من حيث سبب في الحركات والركنات وعدد الحروف
وفوقها صفة نَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا وَنَهْرًا

[illegible]

صورت هر کس که در این استحقاق فی هذا الباب است
 فعل یعمل فعل فاعله است چون شرف یشرّف است
 و شرافت شریف لم یشرّف لا یشرّف لم یشرّف
 یشرّف است و شرف شرف و شرافت شرافت
 شرف و شرافت شرف و شرافت و شرافت شرف
 در اصل شرف و شرف اسم مصدر بود چون خوانند
 کتابم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند حرف اول و ثالث را
 به حال خود و گذاشتند و نانی را ضم و اوید و تنوین مصدر را
 حذف کردند و اریخت بنا کردند فعلیه لان التنوین مایه و
 و الفعل المفعول مایه الاسم الممنون فزعمنا یشرّف است شرف
 یا شرف در اصل کسر افتد و شرافت اسم مصدر بود چون
 خوانند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند حرف اول و
 ثالث را میزدند و نانی را ضم و اوید و تنوین مصدر را
 حذف کردند و نانی را ضم و اوید و تنوین مصدر را
 و الفعل المفعول مایه الاسم الممنون فزعمنا یشرّف است شرف
 یا شرف در اصل کسر افتد و شرافت اسم مصدر بود چون
 خوانند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند حرف اول و
 ثالث را میزدند و نانی را ضم و اوید و تنوین مصدر را
 حذف کردند و نانی را ضم و اوید و تنوین مصدر را

كرفع فاعل معلوم بالفعل مضارع معلوم من غير أن يعرف
 حروف تانيه مفعولهم وراو فاعل فاعله وندو فاعله وندو فاعله
 بين حروف التانيه الاصل في الراء حروف المعجمة للثمة و
 ما فيها في كلام العرب اما بفتحها او بالضم او بالكسرة
 والنون مختلفة وتاخرت لها ضمير لنقل الضمة وانه كسرة حتى لا يلبس
 من حروف المعجمة او كان ما ضمير سور العين او مكسورة
 نحو علم وتعلم واعلم فاعلم وفسر وفسر وفسر وفسر
 وانه وراخرت التباس به اي فاعل مفعول فاعله
 ونظرت ونظرت ونظرت وناو الياء محمول على افعالها
 بسكون فاذ كلمة بسكون حرف ويكره ان توالي الالف حركات
 بغير فتحها ويسكن ما حال لتعذر الاستدراك بساكن فاسكان
 حرف التي تكون قرينة الى من اسكان حرف التي تكون
 بعيدا منه ومن ثم عرفت للباء في مثل فاعله لا اسكان لانه قرب
 من النون للمكان يلزم منه ان يوالي اربع حركات ولا يمكن ان يكون
 النون لان النون على مئة اثنا عشر وضمير الفاعل والفاعل
 والنون او ان يبنى على الحركة ما لو اى اربع حركات في كلمة واحدة

(٢٥)

[illegible]

سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَنْ شَرَفَتْ رَأْسُهُ وَتَوَضَّعَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَهُوَ كَمَا أَنْ يَتَزَكَّى بِمَاءِ الْيَمَنِ

این بر روی صحنه قیاس مجازات و ناصیه و ناصیه ثانیه است که در
جمع نکس مشرف و شرف و است حرف اول راضی و اولی و اولی

هر کس که تانی و ثالث را ندیده و او ندیده و حای الف از برای جمع
در دور و نزدیک ماعدا از الف جمع نکرده و این را حال خود را

نما و احد را حذف کردند از جهت تنویر را نیز حذف کردند
از جهت منع حمل علی الامر که استیفاء و تسبیح نقد است

شد بعد قلب مکافی کردند میان یاد و فایز کجائی قاهر و دنیو فانی
کجائی بخت تا سیرت کف کف ستر فانی شد با حرف اول و آخر و اول و آخر

و سلب کسب ثانی و ثالث و رابع را قی و احوال تمام جماعه ایست بر
چون یکدیگر و در دنیا و اخلاقیات و اخلاقیات و اخلاقیات

و سنوین را خذف کروند از جهت منع صرف نامبره و منبر نقیضه
 نیز می تواند بود و می تواند بود از جهت منع صرف نامبره و منبر نقیضه

بسم الله الرحمن الرحيم

36

و احد اجمع تکسر بر حذف اولی و بر حال خود گذارد
 ثانی را قوت و او در سیم جای الف باشد برای جمع تکسر در آوردن و در
 مابین از علالت جمع تکسر بود و اگر اکثر مدون و واحد را حذف
 کرد و در جهت ضعیف و متون را حذف کرد و در جهت
 منع حرف ناسر نیست که سر نیست شده یا متحرک یا قبل از
 مفتوح ان یا نال با الف بدل کرد و در اول اعتبار الف الساکن
 بعد از التقاء ساکنین شد میان هر دو الف ثانی را بجز و مکرر
 بدل کرد و تا شبر ایست است شبر ایست یا شبر ایست جمع تکسر
 شبر نیست شبر نیست اسم واحد بود و چون خواستند که اسم
 واحد را جمع تکسر سازند حرف اول ثانی را قوت و او در سیم جای
 از برای جمع تکسر و در آوردن و واحد را حذف کردند و در جهت
 ضعیف و متون را نیز حذف کردند و در جهت منع حرف بعد با
 ساکن یا قبل او مفتوح ان یا نال با الف بدل کردند و در اعتبار
 الف الساکن بعد از التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
 ثانی را بجز و مکرر بدل کردند تا شبر ایست است شبر ایست
 شبر نیست شبر نیست اسمی شبر نیست و شبر نیست اسمی بود

(37)

و حرف و حرف

یونان و یونانیان

برائے

نور الی

444

نار

[illegible]

[illegible]

اسم مصدر بود و چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم کنند
 حرف اول را حذف کردند و بدین طریقی را فتحه دادند تا ثالث را فتحه
 ساختند و فتحه را دو نیم یا دو تنوین مصدر به را حذف کردند
 از جهت بنا کردن فعلیت تا تاگز ناما گشت کرم شد یا در کرم
 بسوی اصلش که اصل او تکرم اما بود حرف اول را حذف
 کردند تا ثانی و رابع را فتحه دادند تنوین مصدر به را حذف
 کردند تا تاگز ناما گشت کرم ناما سه بعده دو حرف از ثانی
 محذوف اند هر دو معنی یک حرکت اولی سالاند از خست بعده
 اول سکن ثانی منکر اولی را اور ثانی او غام کردند
 تا کرم گشت کرم شد کرم و اصل کرم بود کرم
 فعل ماضی معلوم بود و چون خواستند که فعل معلوم را
 فعل مضارع معلوم سازند بطرف از حروف این مضارع
 و راو لشی و یا آورید از جهت قلت استعمال او
 لایزالند از بابین و از بابی فرغ التلذذی و الصم و الصم

الفتح لا على الاصل الاصل والفتح في الهمزة والواو والياء
 احوار معي وداور وندا كم ثقت بغيرم شد بغيرم كادر صل بغيرم
 بول او خام درو مشتع بود بكون را ونبلي بعضي صبر بيان برا ونبلي
 بيا بدل كردند از جهت صوت شدن نشط او خام تا بنگر تا ناست
 بغيرم ناست بنگر تا مقصد معلوم بود معني وي بزرگي دادن فهو بغيرم
 بغيرم را بغيرم و بنا كردند بغيرم فعل مضارع معلوم بود چون بغيرم
 كه فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند حركت ياء النفل كرفع
 و كشدند جارا حذف كردند بعده التقاسا كنبين شد علي حده
 مباه يا و كاف التقاسا كنبين علي غير حده موجب حذف
 يا و نيك يا قلب است و را اي موجب حذف است يا يا
 حذف كرده نه كاف لان انباء حرف علته و لا فاعل
 حرف صحيح و حذف حرف العلته اولي من حذف
 اصح بجا اي او هم محذوف و بغيرم و بغيرم و بغيرم يا كه معلق
 داشته بودند از را بجم و او شده فعل آخر را كه واحد يا
 حال خود كذا شدند و كذا خوش خوشي بكن و داور و
 ابر را اي امارت اسبعت يا بغيرم كشت بغيرم شد بغيرم

چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند کسر
 نه در الف تبدیل کردند و بر حمت تخفیف و تنوین را نیز حذف کردند
 از جهت بنای فعلیه تا قرا با کانت ضربه باشد بعد و قلب کافی گویند
 بین الف و واو الف را بجای را و بردند و را را بجای الف تا ضرب
 ضارب شد یا ضارب و اصل ضربه بود ضمیر ابا اسم مصدر
 چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند کسر
 ضا و را بقی را گویند از جهت تخفیف و تنوین مصدر بر اصل
 که در جهت بنای فعلیه ضمیر ابا کانت ضمیر است بعد و یا
 ما قبل او مفتوح این یا را با الف بدل کردند تا ضارب کانت
 ضارب شد یا ضارب و اصل ضارب بود و ضارب فعل
 ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع
 معلوم سازند فاعل حرف از حروف این مضموم در او نشد و او
 از جهت قلب استمال اول الحده بر با حته و الیه با می فرج الثلاث
 والهم المضارع و الفتح فاعطى الاصل للاصل والفرع للفرع ما قبل آخر
 کسر و او نه و را نیز کسر و اب فعی در او بردند تا ضارب
 کانت ضارب شد مضارع و ضمیر ابا و ضمیر ابا بر سر نهادند

۱۲

معلوم است که اصل واو اند و معنی وی بر یکی اند و شما یکدیگر و یکدیگر
 و یکدیگر یکدیگر کشیدن و غیره مضاربت مضاربت را از مضاربت
 جدا کرده و یقیناً بر فعل مضارع معلوم بود و چون خواستند که فعل
 مضارع معلوم را اسم فاعل سازند حرف استقبال را حذف کردند
 بجای او هم مضمره در آورند و بنا بر این آخر را کسره دادند و با
 بر حال خود گذاشتند و در آخرش تنوین نکل در آورده
 اند برای امارت اسمیت تا یضارب است مضاربت شد
 مضاربت مضاربت مضاربت مضاربت مضاربت مضاربت مضاربت
 مضاربت این پنج صیغه قیاس بر نظیر مضمره صورت و اصل
 مضاربت بود و مضاربت فعل ماضی معلوم بود و چون خواستند که
 فعل ماضی محمول سازند حرف اول را ضمیه و او را قبل آخر را کسره
 دادند و متبعاً للشراف فی الجز و بعده الف ساکن و ما قبل او مضمره
 الف ملوا و مل کر و نذا مضارب است صورت مضارب شد
 یضارب و در اصل یضارب بود یضارب فعل مضارع معلوم
 چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند
 حرف اول را ضمیه و او را قبل آخر را فتنه دادند و متبعاً للشراف

المجرور انما يارب كسب لفظاً محبباً من مضارع يارب و هو ابا
این بر سه مصداق بر اصل خود و انچه يك از آنها يكبار و يكزده
و ياك با ديگر يكت کرده شدن بزرگ مضارع يارب مضارع
يارب را از مضارع يارب بنا کردند لفظاً محبب فعل مضارع
مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم
مفعول سازند حرف استقبال را حذف کردند بجای
او ضم مضموم و آوردند ما قبل اخر را فتح و آوردند با عل خود
که داشتند و در اخرش ثنوين ممکن و آوردند برانی ماضی
اسمیه انما يارب كسب مضارع يارب شد مضارع يارب
مضارع ثنوين مضارع يارب ثنوين مضارع يارب شدند این
پنج همیشه نیز قبایس بر لفظ یقصر الی اخره الامرا لخاصه الله مره مضارع
مضارع يارب را از مضارع يارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود
انرا حذف کردند و بعد از حرف استقبال متحول ماند امر مجهول
شد بكون اخر اخرش را وقف کردند علامت وقفی سنی لفظ
حرف شد عند البصرین و با اخرش را معرب مجزوم نام مفید گشت
عند اللوین فاعطى له انما علامت الاستقبال و هو الاعراب

کافی قول است و غلطک جلی تا نیکواری
کنت متاثر شد متاثر است متاثر بود متاثر می
متاثر شوند و باقی باب فاعل است بر هر کس که متاثر شود

از قسم دوم که ماضی و بی برچ حرف است و مزید بر دو حرف است
بر وزن تفعیل است تکریم تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت
تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت
ماضی معلوم است از خبری که در گذشته بدل گردید از جهت تخفیف تکریم
مصدر بود و حذف کرد و در جهت بناد فعلیه تا فکر تا کنت تکریم
تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت
که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع است از خبری که در گذشته بدل گردید
منفوخه در اولش در آورده و در تا تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت
در تا فعل تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت
ماضی معلوم بعد از فعل ماضی مجهول است از خبری که در گذشته بدل گردید
را بنابر ضمه و او نه تا التماس نه آید ماضی مجهول از بن با تکریمت تکریمت
با تکریمت و ما قبل آخر که خبری که در گذشته بدل گردید تکریمت تکریمت
تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت
تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت تکریمت

حرف

تکریمت

تکریمت

غلامی نور فیه که ماضی می بر سر حرف است و در نزد حرف
 بروزن تقاعداً آمده است جمع تصاریف یَتَصَارِفُ تَصَارِيفُ
 القیاس است بر کلمه اللامی الماضی مجهول تَصَوَّرْتُ و اصل
 تصاریف بود تصاریف فعل ماضی معلوم بود و جمع خود هستند که فی
 ماضی معلوم را فعل ماضی مجهول سازند حرف اول را ضمه دارند
 غلامی بلخیز صد دادند تا التباس نه اید ماضی مجهول ازین باب مضارع
 معلوم باب مضارع تصاریف فعل امر را کسره دادند متبعاً للتکون
 الج و بعد الف سکن مانند ما قبل او مضموم ان الف را لا بولوا
 بدل کردند تا تصاریف کشت تصور است بطلب میروم از رسم
 که ماضی می بر سر حرف است بروزن افعالاً آمده است الفعل
 یَتَصَارِفُ و افعالاً چون اَنْصَرَفْتُ یَنْصَرِفُ اَنْصَرَفْتُ اِنْصَرَفْتُ
 در اصل اَنْصَرَفْتُ اِنْصَرَفْتُ اسم مصدر بود و چون خواستند
 که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند کسره صادر الفحه
 بن کردند از جهت تخفیف دشواری مصدریه را حذف کردند
 از جهت بنا کردن فعلیه تا اَنْصَرَفْتُ اَنْصَرَفْتُ اَنْصَرَفْتُ
 یَنْصَرِفُ در اصل اَنْصَرَفْتُ بود اَنْصَرَفْتُ فعل ماضی معلوم بود

و در نزد حرف است

و در نزد حرف است

چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم نمایند
 یک حرف از حروف اتین مفتوحه در اولش در آورند و بعد
 از میان آن رفت لان حمزة الوصل تثبت في الابتداء و سقوط
 في الرفع و ما قبل اخر السره وادند و در اخرش اعراب
 در آورند و تا الف حرف کت ينصرف بشد ينصرف و تا
 ان ينصرف بنا بر و ند ينصرف فعل مضارع معلوم بود چون
 خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند حرف
 استقبال را حذف کردند بجای او ميم مضومه در آورند و
 ما قبل اخر السره وادند یا بر حال خود گذاشتند و در اخرش
 تنوین نکل در آورند از برای امارت اسمیه تا ينصرف
 ينصرف شد الف حرف در اصل الف حرف بود الف حرف فعل
 ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را ماضی
 مجهول سازند حرف اول را ضمه وادند و تا الف را بر سر طاء
 تا التباس نماند یا بر اتصال حرف در حاله وقف چون
 والف حرف فالف حرف هم الف حرف و ما قبل اخر السره وادند
 تبعاً للثلاثی المجر و تا الف حرف کت الف حرف شد یا ثالث

ضمه وادند اولی را نیز ضمه وادند تا خروج ناید از کسره حقیقی
بسوی ضمه حقیقی و لا اعتبار بحرف الساکن لان الحرف الساکن
لا یكون حاجزا وحصینا عندهم الخ ثالث راضمه وادند اولی را
نیز ضمه وادند لان همزة الوصل تتبع هذا المضموم فی الضم واما قبل اخر
کسره وادند تبعا للفتحة فی المجرى واما الضرف کنت الضرف شد
و باقی باب فیاس است بر الضارب

که ماضی و می بر پنج حرف است و نیز بر دو حرف است و بر دو حرف
افعال لا انک است افعل یفعل افعل لا چون التثیب یکثیب
التثیب بالانفاس است بر الضرف منصرف التثیب و اصل
التثیب بود و التثیب فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
فعل ماضی معلوم را مجهول سازند حرف اول راضمه وادند و

ثالث را نیز ضمه وادند تا التثیب ناید بامرافصال حرف و حاله
وقف چون التثیب و التثیب ثم التثیب ماضی ماضی اخر را کسره
وادند تبعا للفتحة و التثیب کنت التثیب شد ثالث راضمه
و ادند اولی را نیز ضمه وادند تبعا للفتحة لان همزة
الوصل تتبع هذا المضموم فی الضم واما التثیب کنت التثیب شد

مفتوح ان يا رالف بدل کردند از این است اجزای است اجزای
 اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است
 شدند و نیز دیکر بعضی طرفان چون ادغام در و متمم بود است
 سکون را و ثانی حرکت اولی انداختند و التماس کسب
 میان هر دو را یکی را حرف بنا بر اختلاف مذکور گمانی
 است و طلب و وزن می یونکن اجزای است اجزای است
 اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است
 بخیر اصل اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است
 که فعل ماضی معلوم رافع مضارع معلوم سازند بحرف جر و
 اتین معوضه در آورده و نیز در وجهی از میان رفت از جهت استغناء
 لان تنوع الاصل منبسط الاستاد و یسقط فی الدرج و یا ما قبل
 اخر کسب تقدیری که کشند و در آخرش عراب فعلی
 آورده و بنا بر اجزای است اجزای است اجزای است اجزای است
 معلوم بود چون خواستند فعل ماضی معلوم رافع مضارع معلوم سازند
 و در و نیز بسوی هفت کسب اصل اجزای است اجزای است
 در و در و نیز در و نیز در و نیز در و نیز در و نیز در و نیز در

این حرفه اول حرکت است الابداء و سقوط فی الدرجه ماقبل از
کسر و او ندانند آخر حرکت بخیر باشد بعده دو حرف است
آمدن صروف حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن
ثانی میسر اول را در ثانی ادغام کردند و هر چند آخر حرکت در آخر حرکت
بخیر فون بخیر فون بخیر فون در اصل بخیر فون بخیر فون بخیر فون
بخیر فون بخیر فون بودند بعده دو حرف از یک حس هم آمد
بر دو متحرک حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن ثانی
میسر اول را در ثانی ادغام کردند و هر چند آخر حرکت بخیر فون بخیر فون
بخیر فون بخیر فون بخیر فون این بر دو جمع مومنین بر
اصل خود انداخته حرکت بخیر فون بخیر فون بخیر فون بخیر فون
را در ثانی است و هر دو یک بعضی حرفان چون ادغام در وضع
بسیب سکون را در ثانی را در ثانی را در ثانی را در ثانی
بخیر فون بخیر فون میسر و هر دو یک بعضی حرفان چون ادغام
مستغ بود و بسیب سکون را در ثانی را در ثانی را در ثانی
ساکین شد میان هر دو بی را حذف کردند ما بر خلاف
مدها این کمانی مشت و غلبت و وزن فی سونکس بخیر فون بخیر فون

آخر از مصدر معلوم به اصل خود است و کسی وی سرخ شد
 و چون مخمر از مخمر آید که ثابت باشد علال نسبت بخمر فعل مضارع
 معلوم بود چون خوانند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل
 باشد و حرف استقبال را حذف کردند گاهی او بهم مصوم در
 اولش در آورند ما قبل آخر را که تقدیرت کذا باشند
 و در آخرش نون مکن و در دوازدهم برای امضا است نسبت تا حرکت
 مخمر شد با مخمر از مخمر آید که مخمر فعل مضارع معلوم بود و مخمر
 که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و در آوردند بسوی او
 که اصل او مخمر بود و حرف استقبال را حذف کردند گاهی او بهم
 مصوم و در اولش در آورند ما قبل آخر را که در آورند و در
 نون مکن در آورند از برای امضا است نسبت تا حرکت مخمر شد
 و در حرف از یک مخمر هم آمدند هر دو منحرک حرکت اولی است
 بوجه اول ساکن ثانی منحرک اول را در ثانی او غام کردند تا مخمر
 گفت مخمر مخمر مخمر مخمر مخمر مخمر مخمر مخمر مخمر مخمر
 اصل مخمر بود و مخمر فعل مضارع معلوم سازند بود چون خط باشند
 که فعل مضارع معلوم را فعل ماضی مجهول سازند حرف اول را ضمیه و او را

بانی

است

ن

واصل از کسر که در می گذاشتند تا لفظی از روز تا امروز که در میان
 اصل از کسر که در می گذاشتند تا لفظی از روز تا امروز که در میان
 مای محمول سازند و در وند بسوی اصلش اصل اول و آخر
 بعد حرف از وند و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند تا قبل از
 المجر و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند تا قبل از
 هر دو متحرک حرکت اولی را انداختند بعد اول ساکن تا فنی متحرک
 اول را در زانی و علم و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند
 ضمه و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند تا قبل از
 در حالت تقصیر و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند
 بقا للند و المجر و یا نالت المضمه و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند
 تا خروج نه اید از کسر حقیقی بسوی ضمه و در وند تا قبل از
 المجر و یا نالت المضمه و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند
 ضمه و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند تا قبل از
 فی الضم و قبل از آخر اسر و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند
 آخر می شد بعد و در وند تا قبل از آخر اسر و در وند
 انداختند بعد اول ساکن تا فنی متحرک اول را در زانی و علم و در وند

۲۰

الفتح و تجزیه و اصل تجزیه و حرکت ثابت و اصل حرکت تجزیه و اصل
 معلوم بود و جمع خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول
 سازند حرف اول را ضمه دادند و ما قبل آخر را فتحه و میری گذاشتند
 تبعاً للتلاشی المجروداً تا حرکت تجزیه شد یا تجزیه را از تجزیه باز کردند و تجزیه
 مضارع معلوم بود و جمع خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل
 مضارع مجهول ساخته اند و در وند بسوی اصل حرکت اول او
 تجزیه را بود حرف اول را ضمه دادند و ما قبل آخر را فتحه دادند و تبعاً
 للتلاشی المجروداً تا حرکت تجزیه شد بعد از حرف اول تجزیه هم
 آمدند بر وند و متحرک حرکت اولی را انداختند اول ساکن ثانی
 متحرک اول را بود ثانی او غام که در وند میسرند و تجزیه را تا حرکت
 تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن
 آخر تجزیه در اصل تجزیه را حرف آخر تجزیه را ضمه و حرف الف
 بهم آمدند بر وند و متحرک حرکت اولی را انداختند و اول ساکن ثانی تجزیه
 را بود ثانی او غام که تجزیه را حرف آخر تجزیه را ضمه و حرف الف
 تجزیه در اصل تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن تجزیه آن
 بهم آمدند بر وند و متحرک حرکت اولی را انداختند و اول ساکن ثانی تجزیه را بود

[illegible]

البريد

[illegible]

والله اعلم

الملك

سماح مطلق محمد و محمد نواب بعد اعلان استناب و

عن سفيان حذف في جاي ادم مضموم وراو اذ

ما قبل اخرا فتوقد بری کند رشتند و یا بر جد غصه گذارند

دور از خشم صنوبر و برآور و نذر برای حمایت است

تأليفه صاحب مطلق

مضامین مطلق که در حق غیر و بهر وجه و در روزی سی و شش سال

[illegible]

میرا دوست میرا اور دیندہ ماحصل اخراجیہ داندہ دورا حسن

موسم طریق اور دہلی کے برای تجارت زمینہ مافوق سطح
مرطلہ و غیر مرطلہ کی قیمتیں و غیر مرطلہ و غیر مرطلہ

وہی ایک حرکت ہے جس سے وہ وہاں پہنچتا ہے۔

پس از آنکه در این محفل شریف اوصی را انداختند بعد از آن
 یکدیگر را شکر اول داد و در آن زمان غلامی که در محفل حاضر

مجلس اول در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الهدى الى الصواب في معرفة احوال الامم والاعمال

۱۲۰

در اصل خمیر را بر دو خمیر راست هم نهادند و چون خواستند

که اسم مصدر را فعلی معلوم سازند سه میم را بقیه ملک

و حجت تخفیف و تنوین مصدریه را حذف کردند و برای سبک

فعلیه تا خمیر را گشت خمیر است بعد از ملک می گشت میان را

و الف الف را بجای را بردند و را را بجای الف بعد از انشاء

ساکنین شد میان یا و الف را را حذف کردند و خمیر را

بعد از و حرف را بکنش در یک کلمه هم آمدند و هر دو متحرک

حرکت او را انداختند بعد از اول ساکنی ثانی متحرک اول را

در ثانی اولی را هم کردند و خمیر را را را حذف کردند و اصل خمیر را

خمیر را را اسم مصدر به جمع خواستند اسم مصدر را فعل

ماضی معلوم سازند سه میم را بقیه ملک و الف و تنوین

مصدریه را حذف کردند و حجت بنا و فعلیه تا خمیر را گشت

خمیر است بعد از ملک می گشت میان را و الف

بک کردند تا خمیر را گشت خمیر است بعد از و حرف را بکنش

هم آمدند و هر دو متحرک حرکت اولی را انداختند بعد از اول

[illegible]

معلوم سازد و در هر یک از این اقسام که در اول کتاب مذکور
 بکوف از حروف تین معصوم و در بعضی از اقسام نیز در بعضی
 میان نماند و جهت استقامت آن بر هر دو اصل ثابت است و بعد از
 حق الوجود و قبل از غیره که در این دو در آخرین اقسام مذکور
 در اول و در بعضی از اقسام که در این دو در اول ساکن نمانی
 اول که در این دو در اول ساکن نمانی و در بعضی از اقسام
 بعد از آن که در این دو در اول ساکن نمانی و در بعضی از اقسام
 هر دو متوقف بر حرکت اولی که انداختند بعد از اول ساکن نمانی
 اول را در زمان او تمام کردند و در بعضی از اقسام که در این دو
 چهار زون چهار زان چهار زون چهار زون در این دو در اول ساکن نمانی
 چهار زان چهار زون چهار زون چهار زون در این دو در اول ساکن نمانی
 بعد از هر دو متوقف بر حرکت اولی که انداختند بعد از اول ساکن نمانی
 اول که در این دو در اول ساکن نمانی و در بعضی از اقسام
 چهار زون چهار زان چهار زون چهار زون در این دو در اول ساکن نمانی
 چهار زان چهار زون چهار زون چهار زون در این دو در اول ساکن نمانی
 هر دو متوقف بر حرکت اولی که انداختند بعد از اول ساکن نمانی
 و آن حرکت که در این دو در اول ساکن نمانی و در بعضی از اقسام

این دو در اول ساکن نمانی
 و در بعضی از اقسام
 در این دو در اول ساکن نمانی
 و در بعضی از اقسام

۵۶

کلماتی بجه مرغان را زمانی را بیا بیا بگویم و نیز کلماتی که در این
 کتاب است و در این کتاب است و معنی او بسیار است و معنی او
 معنی او را در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 معلوم بود که معلوم بود که معلوم بود که معلوم بود که معلوم بود که
 استغفار است و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 که نفس بری که در این کتاب است و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 امارت است و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 مضاف معلوم بود که معلوم بود که معلوم بود که معلوم بود که
 بر دو که در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 او هم مضموم بود و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 در آن بود و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 نخستین آمدند و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 اول بود و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 تا آخر و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 چون در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم
 ضم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم و در اینجا بگویم

جود و انما هو ما خارج ثم انما هو ما خارج
 بقولنا اني الحمد بعد الف ما ندسكن ما قبل او مفهوم ان الف لا و او
 يد كونه في حيث مناسبه ما قبل غف ما انما كانت لغو حوشا
 ما ان لا ضمه و او اولي لا غير ضمه و او نداء خروج نه ايد لك سر حق
 رسول حق و لا قبل حرف اسكن ما قبل اخر لا سر تقدير
 لداستند لتبعا لتباني الحمد بعد الف ما ندسكن ما قبل او مفهوم
 ان الف لا و او يد كونه ما انما كانت لغو حوشا
 انما هو ما خارج في معلوم بعد جمع خلاف تدبر فعل في معلوم
 فعل في مجهول ساكن زور و زور بدعي اصل من اصل انما هو
 حرف اول لا ضمه و او نداء ما لا غير ضمه و او نداء التباس ايد بامر
 بالاصح حرف و حاله وقف حين و احوال و فاحمد ثم انما هو ما قبل
 اخر لا سر و او نداء لتباني الحمد بعد الف ما ندسكن ما قبل
 مفهوم ان الف لا و او يد كونه ما انما كانت لغو حوشا
 ضمه و او نداء اولي لا غير ضمه و او نداء خروج نه ايد لك سر حق
 و لا اعتبار بالحرف اسكن ما انما كانت لا غير ضمه و او نداء
 ما قبل اخر لا سر و او نداء لتباني الحمد بعد الف ما ندسكن ما

محمد بن الموفق بن عبد الملك بن الوفاء بن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

فما زلت ارجو ان يفرضه داود مع النصارى المحرومين الصالحين

ختمه اولی را انداخته بعد از اول سا که زبانی است که اول را در

نہی روغام کروند تا انطور کہ شہ آخور شد چہار درہم ہلکما

و قوله ثابت علی علل است بحرف فعل مضارع معلوم

[illegible]

چهارشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۲ روز چهارشنبه در محل معلوم بود که
در این روز در محل معلوم بود که

الحمد لله وحده
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد تم بحمد الله

بیا گفتی ای مرد بیچاره نیست تجارت بد کرده و عروسی
 ختم هم کند از درون تو که حرکت از فی را زدن خنید

بعد از آنکه این پانزده روز در تالی را تمام کرد

بهاره شب بخار شد بخمار عمارت عمارت بخمار در این احوال
شمار و شمار و شمار بدین و حروف کسری

لقد تم هذا في سنة ١٣٠٠
بإذن من المصنفين
الذين هم: المصنفين

مورمانی او علم ھندوستان

[illegible]

他

احمد نیر علی محمد خان دہلوی
دعویٰ کیا کہ ان کا بار درالامیر علی
خان قزلباشی کی خدمت میں

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

جميع مذاہب کی

مکتبہ مولانا ابوالکلام آزاد پبلشرز
۷، قلعہ قسم، راجہ لالہ

[illegible]

بسیر تقدیری و از ضمیمه تقدیری بسیاری که در حقیقت و مثل در اثنای تقدیری
بسیرهای حذف کردند از جهت طرد و القای از جهت حاصل آن که این اصطلاح
و یا حاصل مختلف کرد و تا موقعی که لغت شد بعد از آن در اثنای تقدیری
از جهت مجازت خلق با وضع لغت شد و اوضاع او اوضاع و اوضاع
قیاس بر او اوضاع و اوضاع و اوضاع و اوضاع و اوضاع و اوضاع
تا که علامته استقبال بود و از جهت که در مابعد از حرف استقبال متحرک بود
پس آن شد بکون آخر از حسن و اوقف و ندالی آخره تا وضع لغت شد
بوضع را از وضع متحرک و ند که مابعد از وضع لغت تا که علامته استقبال بود و از
مذکر و مابعد از حرف استقبال ساکن ماند چون ابتدا ساکن ممال
نهم و وصل بکسره و راوشن و آورد و بعد البعض لان اللسره اصل غیره
و وصل آخر شین را وقف و ندالی آخره تا وضع لغت او وضع شد بعد از او
ساکن ماقبل او ملوک و او را باید که در وضع شد بعد از حرف و
تا و الی اربع حرکات ای سرات اللهم باید وضع شد بعد از حرکت خدا و هر دو
و استغاده نیزه و صلی را حذف کردند از جهت استقبال شد بعد از هر دو را
تغییر نکردند از جهت مجازت حرف خلق شد وضع وضع وضع وضع
وضع وضع الی آخره تا چهارم از فعل غلامی مجرور از نشان مایی که بر وزن فعل

[illegible]

تونی ماری

بالکے

سید

باب اول
فصل اول

۱۵۴

[illegible]

طبع في دار المطبعين في القاهرة سنة ١٣٠٠

و بعد التعلیل اوضح و اظهر من حال کلام معلومین فاعل مجهول فاعل را در
بار زدن توفیق فعل مضارع معلوم و چون خواستند فعل مضارع معلوم را فاعل
سازند بگویند و بعد از این اصل را بگویند و چون خواستند فعل مضارع معلوم را فاعل
النفاس سازند بگویند و توفیق را حذف کردند و اول شد بعد و او مفعول
و مفعول این را او را بلف بدل کردند و لا اعتبار لالف را بجهت انفاس
سازند و بعد از این الف تانی را بجهت مکرر بدل کردند و او واقع شد در
الف تکرر و این چنین فعل بود آن و او را حذف کردند و عوض او بجهت مکرر بود و او را
یا چون و او را که در فعل ماضی معلوم بدل کرده شده بود و یا چنانکه بلف بدل کردند
بعد از انفاس سازند و بعد از الف تانی بجهت مکرر بدل کردند و او را
گشت فاعل شد و این نعمت باه فاعول است بعد فاعلی کردند و او را و لام
لام را بجای او بردند و او را بجای لام تا اول گشت فاعلی شد بعد و او واقع شد
در موضع چهارم پس او ضمیر خود را را بجای بدل کردند و بگویند فاعلی بعد ضمیر
بجای بود و انداختند بعد از انفاس سازند و بعد از او مفعول را با حذف کردند
بجای او بجهت و او را در تالی گشت فاعلی شد بعد فاعلی کردند و او را و لام را بجای
بجای علم بردند و لام را بجای او تا فاعلی گشت فاعلی شد باه فاعول ضمیر بود او فاعلی بود و او را
بعد از این شد و او را و او مفعول را با حذف کردند و او را بجای او بجهت و او را بردند

نائب الله من رفته دادنده نافع اول است قوله الله قال جميع خبره قابل است قال الله
بودون خوانستند که اسم واحد را جمع کسیر بر زنده کرد و بدینوسیله اینست که اصل و فاعل
اول و حرف اول را افزودند بعد از سبب حرکتش افعال است و ساخته فتح دادند
و اولی از حرف اول را بعد از حرکت و الف برای جمع کسیر در آوردند و الفی را بر
خود گذاشته نافع اول است قوله الله و کند الله فی اول و قابل است بر کسیر خبره که
کتاب اسم اصل خبره و کرد و بدینوسیله اینست که اصل خبره و فاعل و فاعله تغییر می یابد و فاعله
است فاعل نافع اول تغییر می یابد اسمی بر آن بودند چون خوانستند که اسمی بر آن است
معصومان شدند و کرد و بدینوسیله اینست که اصل و فاعل اول را افزودند که حرف اول را افزودند
بعد از سبب حرکتش اسمی بر آن بود و بدینوسیله اینست که اسمی بر آن بود و بدینوسیله
قوله الله بود و او منحر و متبوع و معنی آن دور با فاعل کرد و دلا اعتبار حرف
کلی آن از اول است تاکنون جازا هینا عیدم و من ثم یجعل و او قوت و یای دلا
تغییرده انما سنین سید میان یا فاعل است خبره مکرر بدل کردند تا فعل فاعله
گشت فاعل و فاعله سید خبره واقع شد بعد از یاد کردن سید بود و بسیار
بعل کردند بعد از و حرف اول و پس بهم آمد و اول است که فاعل خبر اول را در
فانی را نام کردند تا قول و فاعله است فاعله خبره بدل کرد و اصل فاعل بود
فعل فاعله خبری بود و چون خوانستند که فعلی معلوم را فعل فاعله خبری را
بد کردند بدینوسیله اینست که اصل و فاعل اول را افزودند و فاعل آخر را

بقول قول قول قول بود بعد حرکت و بافتل کرده فاصل و اندک بعد و او را
 تحریر کنونی با قبل و مفتوح گشت آن و او را بافتل کن کردند بقال بقال بقال
 سید بقیال لان بقالون تالان تالون تالین در اصل بقولان بقولان بقولان
 بقولان بقولان بود بعد حرکت و او را بافتل کرده فاصل و اندک بعد و او را
 بافتل نه آید و او را اصل منحرک بعد اکنون قبل و مفتوح گشت آن و
 بعلت کن کردند بقال لان بقالون تالان تالون تالین شدند بقیال بقولان
 بقولان بقولان بود بعد حرکت و او را بافتل کرده فاصل و او را اصل منحرک
 بود اکنون فاصل و مفتوح گشت آن و او را بافتل کن کردند بقال بقال بقال
 میان الف و لام الف حذف کردند تا بقولان بقولان بقولان بقولان بقولان
 بقول بقول را از بقال نا کردند بقال فاصل منحرک و بعد از او چون خوانند فاصل
 مجهول اصل هم بقول ز زد و کردند بسوی اصل و بقال و حرکت
 با فاصل کرده معنی دهند بعد انشفا کین رید میان یا و حان یا را حذف کردند
 و اما بقول نشد بقول سید و او را بافتل کرده فاصل و اندک بعد و او را
 او را بعد انشفا کین رید میان بر و و او را فانی را حذف کردند و او را
 بسوی رید اولی و الاوای حرف اصلی و فانی حرفی را زدند حذف حروف الزام
 او را هر چه حرف الیم بقول شد باجه انشفا کین رید میان بر و و او را

الحمد لله

تذکرہ

شد میان هر دو الف الف با هم میسر و مل کردند تا فعل گفت نهاد و بکل
 لغیر فعل گفت اسم مکرر بود چون خوانند که اسم هر را در صورت زنده و زنده و گاه
 اصل او قول بود حرف اول را هم داده اند از صحت جنس او تا قول است تغییر یافته بعد از
 و با هم آمدند بخین حرف اول کس که بود و او را کرد و زنده و یا را و یا او را کرد و زنده
 که میقتل که را از زنده قول قول ما افضل مضارع مطلق با کریمه قول و فعل بود و کرد
 بود و اصل کمال او قول و قول بود و با هم حرف فعل را حذف کردند بای و میم
 و او را زنده ما فعل مضارع مطلق است که قول قول او و قول است میقول میقول مطلق
 میقول بای پس بر جمع و لغیر و از قول و زنده قول است میقول است اسم است و چون
 خوانند که اسم آن مذکر و حرف است از زنده ما و نیست مکرر و ما قول است و او را زنده قول
 و ما نیست مبنی بر فیه و قول است میقول است میقول است میقول است میقول است
 حرف و لغیر پس بر جمع و بر لغیر و قول و اصل میقول است و قول
 اسم آن مذکر و چون خوانند که اسم الف صغری را که س از به هم جا و الف را که
 ال که می در او زنده و باقی را بر حال خود که خوانند تا قول است و قول است
 میقول است میقول است و جمع و لغیر اسم آن که بر می پس بر جمع و لغیر
 و الف افضل از قول قول که از قول با کردند و کرد و پس اصل او
 قول بود حرف فعل با حذف کرد بای او را و لغیر و او را و قول است



10

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

43.

مذکورہ بالا عنوان پر مسطور کاغذ ملازم
کیا گیا ہے۔ اس کا نتیجہ یہ ہے کہ

24

[illegible]

گفتند: بی بی! کدو ۱۲/۱۲/۱۳
۱۶ در بار باجی کدو کدو کدو کدو
بند و کدو کدو کدو کدو کدو

مکتوبہ فیروز آباد علی
پیشو خان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰

۱۰۰

۱۰۶

من اعلان المحل لا يجوز ان يكون خافيا خافيا خافيا

آستانہ سیدہ و امہ کنی قبل از مغرب نماز و اربعہ میل کر مکان ۴۴

[illegible]

[illegible]

تأليفه حضرت مولانا محمد باقر عظیمی
مفتی و فاضل دیوبند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

2

بجانبہ

مجلسه اول در بیان احوال و معاشی که از آنجا میسر شود

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در این وقت اولی حرکت که معلق در دست بود نشان طبعین داد و بعد از آن
 غیر تا دایره گشت تا آخر شد و در حالت ارفع گردانید و در حالتی نصب
 و بوی که دایره بود بود و او ضعیف بود و انداخت بعد از آن تقارن کین شد
 چرخ و دو و او اولی را حذف کردند و ثانی لان الثانی علامته و علامته
 تحذف و المثلث بالی ف اولی بعد کسره عین القمه بدل کردند و خارج
 شد و بعد کسره جفتی پسوی فقه پیری با حرکت و او را نقل کرده با قبل بود
 بعد از یب حرکت با قبل بود و انقاسا کین شد و بیاید و او را و او را
 را حذف کردند و ثانی لان الثانی علامته و علامته لا تحذف و الا اولی بالی
 اولی با حرکت و او نقل کرده معلق در دست بعد از آن تقارن کین شد
 میان هر دو و او اولی را حذف کردند و ثانی اه و حرکت و اولی معلق
 در دست بود و از طبعین داد و بعد از آن سلب کین شد و او را نقل گشت و او را
 در حالت ارفع و دایره شد و در حالتی نصب و حالت جمع منبر و اعانت
 فاع رسم و این دو چون خوابند که اسم واحد را جمع یکسره کردند
 کردند پسوی المثلث و او را موقوف و حرف الا را فاع داد و در هر حال حروفه
 و المثلث فاع را فاع داد و بعد از آن حرکت ایشان الف و حروفه را حذف
 کردند و چون از نام حرکت در آورد و بعد از مابقی را بر حال بود و در دست داد و او را

(۴۹)

در این وقت

思

[illegible]

۱۵
در این روز است که حضرت زکریا و یحیی و عیسی را از ام و مادر خود
فرستادند و از هر یک از ایشان یک نفر را برگزیدند و از هر یک از ایشان
یک نفر را برگزیدند و از هر یک از ایشان یک نفر را برگزیدند

روز در ماهی گویند

فقد و اولیای سده موضع بر هم میشتن و نموده با او و آنچه مذکور است که حرف است
 آن را به پهل کردند و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 هم جو و او که کند و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 شد بعد از همه عاقل بود انداختند و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 کردند و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 نام و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 میکان و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 یا و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 فخر است و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 که اسم و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 یا و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 میکان و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 نه نامی و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 بود و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او
 نیز و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او و آنچه مذکور است با او

شست

[illegible]

بعد از این حرف علی بن احمد در بیان صفات حضرت علی و باو عقیقت
 دو بیتند یا دو بیتند تصدیق و اثبات عقیقت اسم مکرر در حق حضرت است
 مکرر در حق حضرت کرده است پس اصل او را عقیقت حضرت و اصل او را
 بعد از این حرف علی بن احمد در بیان صفات حضرت علی و باو عقیقت
 پس او را می بود آن و او را می باید که گفته یا او را واقع شد بر طرف سب و کینه
 آن و او را می باید که در اختیار باشد و الظاهر اینست که اصل حکمت
 است منافی با کمال و باو عقیقت پس او را می باید که در حق او را می باید
 کردند با حیران روی کرده در عقیقت می باید کرده بود و باو عقیقت می باید کرده بود
 اخراج الکبر و در عقیقت و عقیقت شد و می باید که اصل او را می باید که
 معقول بود در حق او را می باید که در حق او را می باید که در حق او را می باید که
 اصل او را می باید که در حق او را می باید که در حق او را می باید که در حق او را می باید که
 عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت
 آن و او را می باید که در حق او را می باید که در حق او را می باید که در حق او را می باید که
 عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت
 و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت
 کرده تا عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت و عقیقت عقیقت

مجلس شورای ملی و دولت و هیأت امین کوهنوردان و کوهنوردان کوهنوردان کوهنوردان

مجلس شورای اسلامی

فمنهم من قالوا ان البراءة والبراءة والبراءة والبراءة

اولی بعد از کسر عین را الفز بدل کردند تا خروج از آید از کسر حقیقی بود

انتقدیری یا غیر سبب فیصل بود نقل کرده باقیل و او شد بعد از انقراض کتب شد

مبارک باد و ایام خجسته فرموده و اولادین ایام علمیه و اخلاقی

والاول بالنسبة الي ناديه فتركته في حوزة عمه حيث ورسل وحررت

بودند بعد از آنکه از محراب باطل و از محراب حق و از میان پلیدان گردیدند

یا و ادواغ سنج که حرف پیش او سر و آن و ادواغ سنج بدل کرد

[illegible]

تو غیبت در غمی که در تن غمخت و غمناک بود بعد از دو سال و نه ماه و یک روز

و انچه که در این کتاب مذکور است و در کتابهای دیگر نیست

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعہ: نذر درویشوں کے لئے

۱۰۱-۱۰۲) یہ جو کتب و نسخہ یہ جو کتب و نسخہ

یاد او طایفه بدیم طرف نیست اولیای او وارث.
بیاد او گویند ۴۳

وَعَيْنَا

فکلمہ: ایسا روزگار
کہ حرکت و ساقط

عزیز

کسب فی این دنیا نیست مدعی آن نیست کسی در این دنیا نیست که سبب سبب
 را هیچ کس از این دنیا نماند رفته داده با هر حال خود کند باشند الی آخره در این دنیا
 و در این دنیا نصیبی از این دنیا نیست و در این دنیا نیست که کسی بکس از این دنیا
 رد کند بسوی این دنیا و این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 رفته بسوی این دنیا با این دنیا و در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 سبب سبب و در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 بعد و در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 تا این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 نمی آید و در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 حرف اول این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 تا این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا نیست که در این دنیا
 مقام الحاقه که کما یستفاد من قوله و اما فی ان یصح ان یصح ان یصح

مستفاد از این است که

[illegible]

میرزا حسن خان زند جو ان کے مرنے کے بعد جو چنانچہ ان کے عہد کا وزیر اور

دستور دنده اوسل برجز کر دنده علامت برجا سازد و در شهرهای مختلف و غیره مستدال

أشهر ببلد من عركه لهم الفضل كما ناسى للبدل منه كذا في المبدل إلى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

مَكْرُومًا إِنَّ يَسْرُورًا إِنَّ يَقُولُنَّ وَسَيَقُولُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَبُّكَ إِنَّ يَسْرُورًا إِنَّ يَقُولُنَّ وَسَيَقُولُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَبُّكَ

دُرِّ دُہنِا و سِرِّ دلِی و مِلَّتِ دُجینِ ابرِی و یَدِ حُوانِ یَدِ عَوانِ اُنِ

اَنْ تَدْعُوهُمْ لِيُخَوِّعُوا اِنَّ يَدْعُونَ اَنْ تَذْهَبَ اَنْ تَدْعُوهُمْ لِيُخَوِّعُوا اِنَّ يَدْعُونَ

اِنَّ نَدْعُو اِلَّا قَدْحُوْنَ اِلََّا اِغْوَانٌ يَدْعُوْنَ اِنَّ يَدْعُوْنَ فَرِيقًا مِّنْ عِبَادِ

ان ندعو در اسلام بخوانند و گویند که این ما هستیم که میفروشیم

وہاں تک کہ اس وقت تک کہ وہ خدا سے نصیب ہو کر اس کے فضل سے نصیب ہو

ان بدعوان من دعوان ادعوان ملو خود

مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ هُمْ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

[illegible]

196

لَا يَدْرِي هُوَ نَبِيُّ اللَّهِ هَوَا رِيءُ النَّفْسِ هَوَا رِيءُ الْغَوَا

کلام عموماً کلام حق و مآل انانیت در او نیست و در آن مورد به هر سخن با چیزی نگردد

مَنْ يَدْعُوهُ يَسْتَجِيبُ لَهُ أَصْوَاتُهُ

آمرش را جبرئیل فرمود که مرا که هر استغاثه می ده و نوحه ها می کند / مایه

آفرینش جبریه بود زیرا که فعل استغیا به در نوع فعل می کنند / عا یمجا شمع
 می کنند و هو طلب است چون لیست خوان این است ^(الاستغیا) ^و الی آخر و فعل یستغی شمع و از نایب و غیره

آه بوسه چون لوتن تا کینه فقیه با سینه طفل شد و ادبی که محضوف شد بود باز آمد چرا

جلت حدیث در ایل شد و سبب محمل الجزم بعد از انقراض کتب شد میانه و او

ثم على هذا حاله فيكون قوله كلمة الوحدة واقفاً وليس على نحو

موجب حذف یا تحریک یافتند و در این امر هیچ کس یک نه حذف لان اندک

كل واحد منهما ممنوع لان الواو في ابي راء النون الحقة لغرض التاكيد بغير عوض

وكانت هذه هي الحال في ذلك الوقت في مصر.

الاسم الواحد الموشى الخالبة ليدعوك تيمون اسد نه وتينيه لقيده ومعنى

فما كان من ذلك الا انهم اجمعوا على ان لا يخرجوا من بلادهم الا بعد ان يوافقوا على ما كان عليه من احوالهم

مستوفی فی احوال و کتب و بعد از آن در حقیقت است و بعد از آن

بعد نظر کردیم که چون عین یکدیگر مضوم بود هر دو صل مضوم و در هر دو

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

— 194 —

و فرمود بسم فمکنه اندیشه عند الحزمین که علی

اثر طبعه است اینست که در جواب که اعیانها در باب عمل بها

که می خواند و منتهی است با این که گفت اندیشه اندیشه

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

همینکه در این آیه در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

اصل اول و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

در آیه و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب و این آیه را در جواب

و بعد از این که حرف نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 وادی که در میان بیاید که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 لان الجمع و جمع المفرد اما بعد از آنکه حرف نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 بعد از انقضاء کتب شده یا در تنوین یا لا حذف گردند
 لان الالف في المشاء والافراء فلا بد ان يكون في اي احد بعد الالف
 تا بعد از آنکه حرف نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 حذف گردند نسبت اتفاقا و کتب و تنوین را نیز صحیح گردند
 منع حرف لان الالف بعد از انقضاء کتب بعد از الالف یا لا حذف
 یا از حرکت یا لا حذف و تنوین دیگر در آورند تا یا لا حذف
 نقل است و تنوین خفیف و خفیف در کتب و تنوین خفیف در کتب
 جائز است دون و یا تا بعد از آنکه حرف نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 مدعا هم واحد بعد چون خواستند که اسم واحد جمع را در آورند
 بواسطه این که حرف نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 تا یا لا حذف و کتب و تنوین را نیز صحیح گردند
 از آنکه در کتب و تنوین را حذف گردند از جهت منع حرف نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید
 مدعا هم واحد بعد و او واقع در موضع نیش را که سه آن را در میان بیاید که در میان بیاید

و در میان بیاید که در میان بیاید
 یا لا حذف و کتب و تنوین را نیز صحیح گردند
 یا لا حذف و کتب و تنوین را نیز صحیح گردند

میگویند که در روزی که اهل اوید میبودند در آن روز
 میگویند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 و در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 بعد و او واقع شد در موضع جادیم پس او را مردان و او را
 میگویند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 میگویند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 این هم میگویند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 الله صغری بود چون خواستند که اسم الله صغری را از اسم الله کبری سازند و
 بسوزانند که اصل او میگویند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 را بر حال خود گذاشتند تا بعد از آن که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 پس او را مردان و او را بسوزانند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 بعد از آن که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 میگویند که در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز
 او را در آن روز که اهل اوید میبودند در آن روز

۸۲

نقل

مردود و بنده اصدقی او او ملکوتی و نورانی الف
عالمی و ملکوتی و نورانی

مردود و بنده اصدقی او او ملکوتی و نورانی الف
عالمی و ملکوتی و نورانی

مردود و بنده اصدقی او او ملکوتی و نورانی الف
عالمی و ملکوتی و نورانی

مردود و بنده اصدقی او او ملکوتی و نورانی الف
عالمی و ملکوتی و نورانی

والتقنين في الميراث والطلاق والزنا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ضم دادند بگوشت و گوشت را در آغوش او فرو بردند و می خوردند و می نوشیدند

فقدانہ بالذکر است و قیامہ سورہ دوم کہ

وَقَدْ دَعَا قَوْمَهُمْ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخَالِفُوا وَاعِدَ غَالِغَالٍ فِي الْأُفُقِ

راشتم و بعد از آنکه در این شهر بمشغول بودم و در این شهر

سندھ و حرف ارتکب ہر ...

دوستان در حالت ارضاء و غلبه بر شهوات از دست بردارند و در محبت الهی

وَعَمَّاسُ وَهَامُّسُ وَاحِدٌ مِمَّنْ وَاسْتَنْزَكَ لَهُ دَاخِرُ مَشْرِقِ رَافِدِ

موتش سزید در او کسم بعد از جمیع الامور است در تنوع جناب و آداب

لعمدہ التقریریں کہیں نہ مل سکیں اور نہ ہی ان کے بارے میں کوئی اطلاع مل سکی۔

ولان الامم ميتة لا تنفك كما في انزلي في قوله (انما الدنيا دار فساد)

بعدہ دو حرف از کلمہ سیر آمدند مرد و سحر حرکت از بی حرکت

عبد اعلیٰ ساکن نانی موکھ مولچ اور زمانہ انعام کو دستخط کیا

عاج خیر غیبیاً اسم : عدد دو حرف خوانند که واحد است

حکومت اوبلی الی الی امر فرستاد
صوبہ اوبلی انکسٹریا سبکی

